

درس سیصد و بیست و یکم: صوت ۳۳۷

کلام مرحوم خوئی و همدانی در باب استصحاب

عدم تذکیه و عدم میته (۴)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بحث در تعارض استصحابین و عدم قابلیت جمع بین آن دو بود؛ عرض شد که اشکال شده بر اینکه در صورت جریان استصحاب عدم میته با استصحاب عدم تذکیه مخالفت عملیه لازم می آید. جهتش هم این است که شارع میته را عبارت از **كُلُّ مَا هُوَ لَيْسَ بِمَذْكِيٍّ** قرار داده است و در مقابلش مذکّی عبارت از **مَا دُبِحَ شَرْعاً عَنْ طَرُقٍ شَرْعِيَّةٍ** است بنابراین ثالثی برای میته و مذکّی هم نمی شود فرض کرد. بنا بر اصل عدم میته حکم به طهارت و حلیت اکل در اینجا می شود و با جریان عدم تذکیه حکم به حرمت می شود و بین حرمت و حلیت تضاد است و قابل جمع نیستند، بنابراین چاره‌ای نیست از اینکه یا این دو اصل جاری نشوند و یا اینکه اگر جاری شدند تساقط می کنند و در صورت تساقط حکم به قاعده حلّ و قاعده طهارت و امثال ذلک است همان طوری که مرحوم محقق نراقی قائل به حلّ و طهارت در این

مورد مشکوک شده‌اند.

جوابی که از این مطلب داده‌اند این است که
تعارض بین جریان اصل عدم میته و اصل عدم تذکيه
در صورتی است که مقصود از میته **كُلُّ مَا زُهِقَ**
رُوحُهُ بِغَيْرِ طَرِيقِ الشَّرْعِيَّةِ سِوَاءَ مَا تَعَنَّفَ
أَنفَهُ و بدون جهت مباشر یا اینکه **مَا تَعَنَّفَ** به جهت مباشر
وَلَكِنْ بِغَيْرِ جِهَةٍ شَرْعِيَّةٍ باشد. اگر این طور باشد این
تعارض بین دو اصل می‌شود و بالنتیجه تساقط لازم
می‌آید.

لغویت ترتب حکمین متمثلین در دو امر

متلازم

مقصود از میته در آیه شریفه: ﴿حُرِّمَتْ

عَلَىٰ كُومِ آلِ مَمِيَّةٍ﴾

و اشکال دیگری که در اینجا وارد می‌شود اشکال
لغویت است که ترتب حکمین متمثلین در دو امر
متلازم لغو خواهد بود. زیرا همان طوری که در آیه
شریفه دارد ﴿حُرِّمَتْ عَلَىٰ كُومِ آلِ مَمِيَّةٍ وَالْدَّمُ
وَلَحْمُ آلِ خِنْزِيرٍ وَمَا أَهْلَ لَغِي رِ اللَّهِ بِهِ
وَأَلْمُنْ خِنْقَةٍ وَأَلْمَوْ قُوذَةٍ وَأَلْمُتْرَدِيَّةِ
وَالنَّطِيحَةِ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّى تَم﴾

مقصود از میتة **كُلُّ مَا لَمْ يُذَكَّ** است و منظور از **كُلُّ**

مَا لَمْ يُذَكَّ عبارت از میتة است بنابراین اگر شارع

حكم به حرمت بر میتة کند، حكم به حرمت بر غیر

مذكّی لغو خواهد بود و اگر حكم حرمت را بر غیر

مذكّی کرد و مقصود از غیر مذكّی میتة است پس

حكم به حرمت لغو خواهد بود چون در اینجا میتة

عبارت از همان غیر مذكّی است و غیر مذكّی هم

عبارت از میتة است پس چرا دوتا حكم در اینجا

آورد؟! یک حكم حرمت را روی میتة آورد و دوباره

یک حكم حرمت را روی غیر مذكّی آورد یا روی

این مقابله‌های خودش؟! بر شما میتة حرام است و

بر شما متردیه حرام است و بر شما منخنقه حرام

است خب تمام اینها که میتة هستند. اگر میتة عبارت

از **كُلُّ مَا زُهِقَ رَوْحُهُ بِغَيْرِ سَبَبٍ شَرْعِيٍّ** است دیگر

چرا احكام مماثل بر اقسام میتة آورد؟! می‌گفت:

حَرَمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ و تمام شد! حالا این میتة به هر

جهت می‌خواهد باشد ﴿إِلَّا مَا ذَكَرْتُكُمْ﴾.

بنابراین در اینجا این اشكال دیگر هم لازم می‌آید

که منظور از میتة در اینجا **كُلُّ مَا زُهِقَ رَوْحُهُ** نیست

حالا بنا بر اینکه مقصود از میتة **كُلُّ مَا زُهِقَ رَوْحُهُ**

باشد، یعنی هر مورد و هر لحم و ذبیحه‌ای که به سبب شرعی نباشد، این عبارت از میته است، اگر به این کیفیت باشد یا ما باید برای رفع اشکال لغویت رفع ید بکنیم از ظاهر آن حکمی که مترتب بر میته است؛ یعنی در ﴿حُرِّمَتْ عَلَىٰ كُمْ آلُ مَيِّتَةٍ﴾ باید بگوییم که این حرام مترتب بر میته نیست بلکه در این میته، حکم حرمت مترتب بر این نیست، گرچه در اینجا گفته شده که ﴿حُرِّمَتْ عَلَىٰ كُمْ آلُ مَيِّتَةٍ﴾ اما در واقع مقصود از حرام فرض کنید که آن عدم جواز دخول در صلاة است، نه منظور حرمت اکل است.

اگر این تصرف را ما در این ظهورِ صدرِ آیه بکنیم، بنابراین جریان دو اصل این نتیجه را می‌دهد: با اصل عدم تذکیه حرمت ثابت می‌شود؛ یعنی **هذا مورد غیر مذکّی** و اصل عدم تذکیه در این جاری می‌شود این حرمت می‌شود و با اصالت عدم میته طهارت ثابت می‌شود و این دوتا باهم قابل جمع هستند. یعنی با اصل عدم میته حکم به طهارت مورد و با اصل عدم تذکیه حکم به حرمت می‌کنیم! خوب

حرمت و طهارت باهم جمع می‌شوند و منافات ندارند. تریاک هم حرام است و هم طاهر است؛ می‌شود به آن دست زد ولی خوردنش حرام است. مال و ماء غصبی حرام است ولی طاهر است، هر چیزی که حرام است دلیل بر نجاست آن نیست، در اینجا هم لحم هم همین‌طور است که اکلش حرام است اما طاهر است یا جلود و امثال ذلک هم همین‌طور هستند و این اشکال ندارد.

یا اینکه ما باید رفع ید از ظاهر مذکّی بکنیم یعنی در آن تصرف کنیم. یعنی بگوییم که منظور از غیر مذکّی حرمت نیست بلکه منظور از غیر مذکّی حلیت است. بنابراین در اینجا مسئله چطور انجام می‌شود؟ حرمت مترتب بر میتة است و در اینجا شکی نیست، منظور از غیر مذکّی غیر حلال است پس جریان دو اصل این نتیجه را می‌دهد: اصالت عدم میتة، افادۀ طهارت را می‌کند که این طاهر است و حرام نیست چون حرمت مترتب بر میتة است وقتی که اصل عدم میتة جاری شد، عدم حرمت در اینجا جاری است که حلیت می‌شود. با اصل عدم تذکّیه در اینجا عدم حلیت در اینجا جاری می‌شود و بین حلیت و عدم

حلیت در اینجا تنافی است. بنابراین اگر ما از ظاهر صدر آیه رفع ید بکنیم، هردو اصل بدون تعارض جاری می‌شوند و اگر رفع ید از ظاهر ﴿مَا ذَكِّيَ تُمْ﴾ بکنیم در دو اصل تضاد و تعارض پیدا می‌شود و تساقط در اینجا می‌شود. آن وقت اینجا باید به قواعد حلّ و اینها مراجعه کرد همان طوری که فاضل نراقی به این قواعد در آنجا رجوع کردند.

فرق مردار با مرده در کلام مرحوم خوئی

مرحوم آقای خوئی می‌گویند که جواب از این مسئله این است که شارع در اینجا حکم میته را جدای از آن معنای عرفی و معنای لغوی نکرده است. ما دو نوع داریم؛ یکی حیوانی است که **مات عن حتف أنه** باشد و بدون سبب خارجی بیفتد و بمیرد که از آن در فارسی تعبیر به مردار می‌کنند. حیوان دیگری است که به واسطه سبب خارجی می‌میرد حالا آن سبب یا سببی باشد یا صاعقه‌ای باشد یا یهود و نصاری باشد یا مسلمانی باشد که متعمّد بر عدم بسم الله یا بر عدم اتّجاه قبله و غیر از اسباب شرعی باشد، هرچه باشد بدون تذکّیه این موت و زهاق در

اینجا انجام شده است که از آن در فارسی تعبیر به مرده می‌شود. پس یک مردار داریم و یک مرده داریم؛ مردار به آن چیزی می‌گویند که خودش بمیرد، قلبش سخته کند یا سیل بگیرد بمیرد سرطان بگیرد بیفتد بمیرد، حیوان‌ها سرطان هم می‌گیرند؟! خلاصه سبب خارجی ندارد، فقط سبب سماوی است. به این مردار می‌گویند اما مرده به آن می‌گویند که سبب خارجی مباشرت داشت یعنی جهت، جهت داخلی نبود.

بنابراین همان‌طوری که آیه هم دلالت بر همین مسئله می‌کند و می‌فرماید ﴿حُرِّمَتْ عَلَیْكُمْ أَلَمْیَ تَةً﴾ میته در یک طرف قرار داده شد و سایر موارد زهاق روح هم در یک طرف دیگر قرار داده شد ﴿وَمَا أَهْلٌ لِّغَیْرِ اللَّهِ بِهِ وَأَلٌ مِّنْ خَنِقَةٍ وَأَلٌ مَّوْقُودَةٌ وَأَلٌ مُّتَرَدِّیَةٌ وَالنَّطِیْحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذُكِّیْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقِیْمُوا بِالْأَزَلِّ﴾ این موارد دیگر که با خنق است و با ضرب است و با آلات دیگر و بدون ذبح شرعی و امثال ذلک است را شارع در مقابل با میته قرار داد بنابراین میته در اینجا به معنای مردار است

نه به معنای مرده؛ یعنی میت به معنای **ما زُهِقَ رُوحُهُ**

عن حتف أنفه است نه **ما زُهِقَ رُوحُهُ إطلاَقاً و ما**

غیر مُذَكِّي. چون اگر غیر مذکّی باشد همه اینها غیر

مذکّی است و دیگر «واو» نمی‌خواهد؛ اگر قرار باشد

همه غیر مذکّی داخل در میت باشند خدا هم می‌گوید

که ﴿حُرِّمَتْ عَلَیْكُمْ أَلَمْیَ تَۃٌ ... إِلَّا مَا ذُکِّیْتُمْ﴾.

بنابراین همان طوری که آیه صراحت دارد میت در

اینجا عبارت از همان معنای عرفی و معنای لغوی

است. این یک طرف قضیه است ولی از طرف دیگر

می‌بینیم که گرچه در اینجا میت به این معناست ولی

در لسان روایات و لسان ادله آن حکمی را که بر میت

مترتب شده است آن حکم بر میت، حکم نجاست

است یعنی ما ادله نداریم که بر عنوان غیر مذکّی

حکم نجس شده باشد. بر عنوان میت حکم به

نجاست شده، نه بر عنوان غیر مذکّی. روایت در مقام

اثبات، دلالت بر ترتّب نجاست در میت به عنوان میت

می‌کند. حالا شارع حکم به حلیت و طهارت را

مترتب بر تذکیه کرده است و سایر موارد را ملحق به

میتة کرده است تنزیلاً، نه حقیقتاً؛ یعنی متردیه و منخنقه و امثال ذلک را حکم به میتة کرده و گفته که **هذا میتة تنزیلاً و لا ثالثَ لهما عند الشارع** درحالی که عند العرف ثالث وجود دارد، ثالث چیست؟ اول میتة ای که **زُهَقَ رُوحُهُ عن حتف أنفه**، دوم **ما زُهَقَ رُوحُهُ بسببٍ غیر شرعی** سوم **ما زُهَقَ رُوحُهُ عن سببٍ شرعی و هو مذکّی**.

پس سه قسم داریم؛ یکی میتة داریم به همین میتة عادی که در فارسی به آن مردار می گویند. یک میتة داریم که عبارت از آن سبب خارجی غیر از خودش که سماوی باشد، قسم سوم هم که مقابل این دوتا است که عبارت از مذکّی است. بنابراین در صورتی که شک کنیم در اینکه آیا این میتة واقعی هست یا میتة عرفی یا میتة ای است بر لسان شارع، اصل عدم تذکیه نمی تواند یکی از این دو مورد را منجزاً اثبات کند **إلاّ علی القول بالأصل المثبت**.

وقتی که ما اصالت عدم تذکیه جاری می کنیم فقط حکم می کند: **هذا لیسَ بِمذکّی**، همین. اما آیا عنوان میتة عرفی بر این بار است یا عنوان میتة به معنای میتة قسم دوم بر این بار است؟ هر کدام از اینها بخواهد با

اصل عدم تذکيه ثابت بشود اصل مثبت می شود.

پس آن مقدار که اصالت عدم تذکيه در مانحن فيه جاری است آن مقدار حکایت از اثبات حرمت می کند، چرا؟ چون حرمت از آثار اولیه عدم تذکيه است؛ بر اصل عدم تذکيه حرمت بار است، این حرام است، این مقدار را اصل عدم تذکيه ثابت کرد. سر اصل عدم میته می آییم؛ اصل این است که این میته به غیر سبب شرعی نبود، با این عدم میته نمی توانیم ثابت بکنیم که این با سبب شرعی بود، این را نمی توانیم از این طرف ثابت کنیم. بلکه همین قدر با عدم میته آن حکمی را که بلاواسطه مترتب بر عدم میته است همان را بار می کنیم، آن حکم بر عدم میته طهارت است؛ طهارت مترتب بر میته است پس با عدم میته حکم به طهارت می شود کرد یعنی نجس نیست. بنابراین در اینجا بین این دو مخالفتی وجود ندارد. با اصل عدم تذکيه حکم به حرمت و با اصل عدم میته حکم به طهارت می شود که **يَتَّفَقَانِ وَ لَا يَتَخَالَفَانِ**.

بعد ایشان می گویند که ممکن است یکی بگوید

که اصل نجاست مترتب بر عدم تذکيه است یعنی

شارع بر عدم تذکيه حکم نجاست کرد پس با
 استصحاب عدم نجاست حکم به نجاست می‌شود
 کرد. ایشان می‌گویند که نه. اولاً اینکه این نجاست
 حکم شده بر ميته نه بر عدم تذکيه؛ در لسان روایات
 نجاست را مترتب بر غير مذکّی نکردند بلکه نجاست
 را مترتب بر ميته کردند. ثانياً اگر بخواهيم با
 استصحاب عدم تذکيه حکم به نجاست بکنيم متفرّع
 بر این است که متيقّناً اول بدانيم که نجاست مترتب
 بر غير مذکّی است و **أَنّى لَنَا بِإِثْبَاتِهِ**. بنابراین ولو
 استصحاب عدم تذکيه در اینجا می‌شود کرد ولی در
 اینجا حکم به نجاست نمی‌شود کرد. این بیان ایشان
 است.

حالا قبل از اینکه وارد مسئله ديگر بشويم چون
 از این بحث خیلی نمانده است، نسبت به مطالبی که
 ذکر شد **فيه ما فيه من أوّله إلى آخره؛** با توجه به
 مبانی که ما داریم، رفقا موارد ضعف و تأمل را در
 مطالبی که عرض شد طبعاً متوجه شدند.

مسئله اول در این مطالبی که گفته شد، اینکه
 جریان اصل ميته از اول محلّ تأمل است، به همان
 جهتی که کراراً دو سه مرتبه عرض کردیم که اگر

منظور از عدم میته، عدم زهاق روح است مطلقاً که
 خب این خلاف وجدان است چون این الآن مرده
 است. اگر منظور **بِسَبَبِ غَيْرِ شَرَعِي** است تعارض
 می کند چون سبب غیر شرعی امر وجودی و ثبوتی
 است و در قبال این امر وجودی و ثبوتی امر وجودی
 و ثبوتی دیگر است که عبارت از سبب شرعی است
 پس استصحاب عدم سبب غیر شرعی با استصحاب
 عدم سبب شرعی معارضه می کند و هردو تساقط
 می کنند. اگر مقصود استصحاب عدم زهاق روح **مِنْ**
غَيْرِ مُبَاشِرٍ است خب این هم مشخص است و اصلاً
 نیاز به استصحاب نداریم چون ما می دانیم این
 حیواناتی که از بلاد کفر آمدند همه در مسلخ و اینها
 ذبح شدند، نیاز به استصحاب نداریم که اثبات بکنیم
 بر اینکه این سبب، سبب شرعی است. خب **مِنْ**
أَصْلِهِ اصل استصحاب در اینجا منتفی است.

حالا برفرض که ما این استصحاب را کردیم؛ ما
 ثابت کردیم که این حیوان در اینجا سبب مباشر داشته
 است خب چه چیزی برای ما ثابت می شود؟! این
 حیوانی است که در اینجا سبب مباشر داشته است

سبب مباشرش هم يا غير مسلمان است و يا غير اسباب شرعی است، نهايت اين استصحاب چیست؟! نهايت اين استصحاب اين است که ثابت می کند که اين حيوان حیوانی است که به سبب مباشر بدون اسباب شرعی در اینجا زهاق روح شده است، خیلی خب اين ثابت شد - اين را که خودمان هم می دانيم و نیاز به استصحاب اصلاً نداريم - حالا بر اين چه مترتب می شود؟! اين حيوان غير مذکّی می شود، حيوان غير مذکّی هم از ناحیه شرع حکم میته دارد، مگر خود شما نمی گوئيد که شرع دو قسم بیشتر برای مانحن فیه جعل نکرده است؟! **إِمَّا مَذْکُی** و **إِمَّا مِیْتَه**؟! حالا اسم غير مذکّی را میته گذاشته پس با استصحاب عدم تذکيه در اینجا قطعاً شق دوم ثابت است نه اینکه اینجا اصل مثبت است! چون شارع اعتباراً در وعاء خودش در اینجا گفته که **الْحَيَوَانُ عَلَى قَسْمَيْنِ؛ إِمَّا زُهِقَ بِسَبَبِ شَرْعِي فَهُوَ مَذْکُی و إِمَّا لَمْ يَزْهَقْ بِسَبَبِ شَرْعِي فَهُوَ مِیْتَه** و گفته که غير مذکّی **فَهُوَ مِیْتَه**، بنابراین در اینجا اين میته ای که هست ما می دانيم و با چشم خودمان داريم می بینيم ديگر چرا استصحاب کنيم؟! اصلاً با چشم داريم

می‌بینیم که یهودی دارد ذبح می‌کند - بنا بر آن فرضی که ذبیحه یهودی را چون تسمیه در آن دارد حلال می‌دانیم - حالا بنا بر فتوای به حرمت ذبیحه یهودی، یا اصلاً غیر یهودی مثل ذبیحه گبر عابد اصنام یا کافر یا هر چه که حرام است بسیار خب اصلاً ما داریم با چشم می‌بینیم، دیگر چرا استصحاب کنیم؟! جای استصحاب نیست. حالا که این شخص این را ذبح کرده آیا شارع حکم به میته می‌کند یا نمی‌کند؟! دیگر چرا قضیه را می‌پیچانید؟! شارع حکم به میته می‌کند؛ می‌گوید: **هذا حرام نجس**.

ما در اینجا نیاز به استصحاب نداریم که شما این قدر دارید استصحاب می‌کنید و جمع بین استصحابین می‌کنید و تعارض استصحابین را می‌خواهید برطرف کنید. اصلاً ما با چشمان داریم می‌بینیم که عابد اصنام دارد گوسفند را ذبح می‌کند، خب قطعاً این میته است دیگر نیاز به دلیل ندارد. چون شارع می‌گوید که یا مذکّی یا میته، پس در اینجا اصل، اصل مثبت نیست تا با اصل عدم تذکّیه اثبات میته بشود و اثبات میته بشود اصل مثبت، نه! چون

دو قسم بیشتر نیست؛ **إِمَّا مَذْكِي** و **إِمَّا غَيْر مَذْكِي** سواءً أُطْلِقَ عَلَيْهِ **عَنْوَانُ الْمَيِّتَةِ** أَوْ أُطْلِقَ عَلَيْهِ **عَنْوَانُ غَيْرِ الْمَذْكِي** هر دو مسئله واحد است. این اشکال دیگری بود که بر این مبنا وارد است.

فرق حقیقی مردار با مرده

اشکال دیگری که هست این هست که در مورد میته گفتند که منظور از مردار آن است که خودش تنهایی بمیرد و منظور از **مَا زُهِقَ رُوحُهُ بِسَبَبٍ شَرَعِي** مرده است این هم از نظر لغوی اشتباه است. مردار به آن میته‌ای گفته می‌شود که مدتی از زمان زهاق روح گذشته باشد یعنی فرض کنید که لاشه‌ای روی زمین بیفتد و از زمان او بگذرد مثلاً بعد از پانزده روز به آن مردار می‌گویند لاشه می‌گویند، نه اینکه به همین علل سماوی و داخلی و بدون سبب مباشر خارجی انجام گرفته باشد. اصطلاح مردار به این می‌گویند که از زمان زهاق روح گذشته باشد و اصطلاح مرده به آن می‌گویند که نگذشته باشد. لذا اگر شخصی را کشته باشند و جنازه‌اش افتاده باشد می‌گویند که بیا برو این مرده را ببین، نمی‌گویند که برو مردار را ببین. مرده یعنی ابتدای مرگ اما همین

اگر بیست روزی بگذرد و کم‌کم جنازه از حالت طبیعی خارج بشود، آنوقت به همین هم مردار می‌گویند، اطلاق مردار و مرده در مانحن‌فیه نیست. این اصلاً موردش فرق می‌کند و اشتباه است که در اینجا بیان شده و این مسئله از موارد استعمال روشن می‌شود.

اشکال دیگری که در اینجا هست این است که گفته‌اند برای رفع تناقض بین استصحابین باید از ظاهر میته رفع ید کنیم. وقتی که صریح آیه ﴿حُرِّمَتْ﴾ را مترتب بر میته کرده است شما به چه دلیلی دارید رفع ید از ظاهر می‌کنید؟! ظاهر نص است چشمت را باز کن! خود آیه دارد می‌گوید که ﴿حُرِّمَتْ عَلَىَّكُمْ أَلَمْ يَتَّ﴾ معنی ﴿حُرِّمَتْ﴾ که معنای طهارت نیست! ﴿حُرِّمَتْ﴾ یعنی [در مورد] خوردن دیگر، این دیگر ظاهر نیست، این نص است و از ظاهرش نمی‌شود صرف‌نظر کرد به‌خاطر اینکه استصحاب شما درست دربیاید! برو فکری برای استصحاب خود بکن، چرا آیه را داری خراب می‌کنی؟! آیه دارد

می گوید که ﴿حُرِّمَتْ عَلَىٰ كُمُ الْآلِ مِیَّةٌ﴾ میته بر شما حرام است از این نمی توانیم رفع ید بکنیم. اشکالی که در اینجا هست که آن اشکال درست و صحیح است و باید به آن پاسخ داد، همان اشکال لغویت در جعل حکم مماثل است، آن را باید جواب داد که وقتی ﴿حُرِّمَتْ﴾ در آیه بر میته آمده، چطور این ﴿حُرِّمَتْ﴾ در سایر مواردی که جزو میته است آمده؟!

این اشکال را باید به این نحو جواب داد؛ ﴿حُرِّمَتْ﴾ در ابتدای تشریع است، نه در انتهای تشریع، آن میته همان طوری که گفته شد در لسان عرف به آن چیزی گفته می شود که خودش بمیرد و آیه در اینجا چون هنوز شرع وضع نشده و قوانین نیامده این میته را در معنای خودش استعمال کرده و درمقابل این میته موارد دیگری را آورده است مثل ﴿أَلْ مَنْ خَنِقَةٍ﴾ و ﴿مَا أَكَلَ السَّبْعُ﴾ و امثال ذلک را آورده است ولی بحث ما در استصحاب عدم میته در زمان شرع است، نه در ابتدای آیه، آیه هنوز قبل شرع را دارد می گوید؛ می گوید که آن میته ای که متعارف بین شماست این

﴿أَلَمْ يَ تَهَ﴾،

﴿أَلَمْ نَ خَنَقَهُ﴾،

﴿أَلَمْ تَرَدِّيَهُ﴾ و ﴿وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ﴾ همه اینها

حکم ﴿حُرِّمَتْ﴾ بر آنها بار می شود ولی در لسان

شرع با توجه به روایاتی که - آن هم روایات متکثره

- حرمت را به غیر مذکّی مترتب کرده و **جَعَلَ قَسْمِينَ**

إِمَّا مَذْكَئًا و إِمَّا مَيْتَةً که غیر مذکّی همان میته است

حالا ما باید مسئله استصحاب عدم میته را در ظرف

شرع در نظر بگیریم نه هنگام نزول آیه. یعنی الآن در

ظرف شرع، با وجود روایات که میته را برای مردم و

برای مسلمین، غیر مذکّی معرفی کرده، حالا در این

ظرف میته به چه اطلاق می شود؟ آیا به همان معنای

عرفی اطلاق می شود یا به معنای متشرعه؟ به معنای

متشرعه اطلاق می شود. ما دیگر سه نوع نداریم. یا

مذکّی داریم یا غیر مذکّی و دلیل بر این مسئله صریح

روایاتی است که این صریح روایات آن ﴿وَمَا أَكَلَ

السَّبْعُ﴾ را میته می شمارند و یا اینکه اجزایی که از

حیوان به واسطه حبال و شبائک قطع بشود میته

می شمارند و به صریح روایات میته است در حالی که

به سبب خارجی این قطع عضو در اینجا پیدا شده

از حضرت صادق سؤال می‌کند که ما در جبال هستیم و در این گلهٔ اغنام این الیتین‌ها را قطع می‌کنیم حضرت می‌فرمایند نجس است چون از حیوان حی اینها قطع شده است. درحالی‌که این سبب، سبب خارجی است و این حکم به میته کردن امام علیه‌السلام به‌خاطر این است که در عرف شرع بِکُلِّ ما غیر مذکّی اطلق عنوان المیته، بنابراین ما دیگر در ظرف شرع دو نوع میته نداریم تا اینکه بخواهیم قسم ثالثی درست کنیم.

پس از محصلّ ما ذکرنا این مسئله به‌دست آمد که حق با مرحوم شیخ انصاری است که ایشان همان‌طوری‌که استفاده کردند میته در شرع عبارت از غیر مذکّی است و استصحاب عدم مذکّی اثبات میته می‌کند بدون اصل مثبت و اصلاً استصحاب عدم میته جاری نیست و جایی برای استصحاب عدم میته هم وجود ندارد.

تلمیذ: ... اصطلاح متشرعه حالا یا ابتدا یا وسط یا انتها، به‌هرحال شرع وقتی دارد حکم را می‌برد روی یک موضوعی که خودش الآن می‌خواهد برای

این موضوع تعریف داشته باشد ... حالا قبل از اینکه شرع بیاید میته یک معنایی داشته حالا می‌آید روی این موضوعی که خودش می‌خواهد حکم رویش بار کند، یک معنای دیگری بار می‌کند یا معنایی که قبل از این داشته را بار می‌کند، و نمی‌توانیم بگوییم که چون ابتدای شرع بوده، شرع می‌خواسته روی این موضوع حکم دیگر بدهد بلکه روی همان معنای قبل از شرع آمده این حکم را آورده است.

استاد: نه ببینید ما این را می‌خواهیم بگوییم که الآن در چه زمانی هستیم و با چه نگرشی داریم به این موضوع نگاه می‌کنیم. آیا الآن ما در زمان اول شرع هستیم بدون روایات امام صادق و امام باقر علیهما السلام؟ البته من به‌خاطر تطویل متعرّض بعضی از مسائل دیگر نشدم همان‌طوری که تقریر شد [به چیزی که] عقلاء حکم به حلیت بکنند، به آن مذکّی می‌گویند، نه حالا ما به آن کاری نداریم. ما الآن دو زمان داریم؛ یک زمان ابتدای نزول آیه که میته در عرف عبارت از **ما زُهِقَ رُوحُهُ عَنْ حَتَفِ أَنْفِهِ** است به این در اصطلاح عرف میته می‌گویند

شارع هم که دارد با مردم صحبت می‌کند، همین
 عرفیات و همین موضوعات عرفی را به کار می‌گیرد.
 حالا در آن زمان این مطلبی که شما می‌گویید درست
 است. یعنی در آن زمان شرع، اگر فرض کنید که
 بیایند بگویند که میته در شرع برای غیر مذکّی
 اصطلاح شده است می‌گوییم که نه آقاجان اینجا در
 آیه میته را در قبال سایر موارد قرار داده است بنابراین
 میته به معنای عرفی است و سایر موارد هم به معنای
 عرفی است. پس ما برای میته دو شق داریم؛ یک شق
 میته **مات عن حتف أنفه** یک میته‌ای که از سبب
 خارجی باشد یکی هم مذکّی پس سه مسئله داریم؛
 دو نوع میته داریم و یکی هم در مقابل، مذکّی داریم
 ولی الآن ما بعد از ۱۴۰۰ داریم راجع به این قضیه
 صحبت می‌کنیم. یعنی بعد از اینکه آیه آمد، بعد از
 اینکه پیغمبر ۲۳ سال در میان مردم بود، بعد از اینکه
 امام صادق و امام باقر آمدند، بعد از ۲۵۰ سال از زمان
 ائمه علیهم‌السّلام میته اصطلاحاً به غیر مذکّی اطلاق
 شده است. الآن ما چه کار کنیم؟! الآن که میته غیر
 مذکّی است و یک حیوانی هم جلوی ما هست، آیا
 ما می‌توانیم استصحاب عدم میته جاری کنیم و

بگوییم که چون در آیه اطلاق عدم میته آمده ...، آن آیه ابتدای شرع و ابتدای حکم را بیان کرده است ولی وقتی که شارع الآن در اینجا گفته که در زمان امام رضا مسئله تمام شد **إِمَّا مَذْكَی وِ إِمَّا مِیْتَه** حالا این میته **مات عن حتف أنفه یا مات بسبب غیر شرعی** خب هردوی آنها میته است. وقتی که این طور است اگر ائمه بگویند که میته، منظور از اطلاق میته در لسان ائمه چیست؟! غیر مذکّی است. در زمان ائمه بر غیر مذکّی نجس گفتند، شما می گوید که در روایات بر غیر مذکّی نجس اطلاق نمی شود، ما می گوییم که می شود به خاطر اینکه ائمه می گویند که **إِمَّا مَذْكَی وِ إِمَّا غِیر مَذْكَی ...**

اللهم صل علی محمد و آل محمد